

نظام قبیله‌ای و خاستگاه خوارج نخستین

* احمد پاکتچی

دانشگاه امام صادق (ع)

چکیده

مقاله حاضر در مقام آن است که از تحلیل نظام قبیله‌ای به منزله ابزاری برای توجیه وقایع رخ داده پس از جنگ صفین در راستای پایگیری خوارج نخستین استفاده کند. در این مقاله نشان داده شده است که رقابت‌های موجود میان قبایل عربی ساکن در عراق، نقشی تعیین کننده در بروز خارجی‌گری داشته است. با تحلیل وضعیت یکایک قبایل و نحوه مشارکت آن‌ها در جریان صفین و حکمیت، معلوم شده است که دو نوع چالش سیاسی، تأثیر مستقیم بر برآمدن خوارج از یک قبیله داشته است: در بعد روابط بین قبیله‌ای، در چارچوب ارتباط قبایل حاشیه‌ای متحد (قبایل اقماری) با قبایل محور، چالش سیاسی حاشیه با محور، زمینه بروز گرایش خارجی در میان قبایل حاشیه‌ای را پدید آورده است. در بعد روابط درون قبیله‌ای، گسل سیاسی در مرکز قبیله نیز منجر به بروز خارجی‌گری در شعبه‌های مرکزی قبیله‌ای شده است. باید توجه داشت گونه اول از تنیدگی منجر به خارجی‌گری ناپایدار و گونه دوم خارجی‌گری پایدار شده است.

کلیدواژه‌ها: خوارج، حکمیت، نظام قبیله‌ای، حضرت علی (ع).

Tribal System and the Formation of Early Khawarij

Ahmad Pakatchi, Ph.D.

Assistant Professor, Department of Quranic Studies
Faculty of Theology, Imam Sadiq (pbuh) University

Abstract

This article deals with the analysis of tribal system as a means for justification of the events occurred after the War of Siffin and led to the formation of early Khawarij. It is shown that the existing competition amongst the Arab tribes dwelling in Iraq has a definitive role in the appearance of Kharijism. Analyzing the situation of each tribe and its participation in the War of Siffin and the event of Hakamiyya, it is clarified that two political challenges have left direct influence on the formation of Khawarij in a specified tribe: Regarding relationships inside a tribal union, challenges of peripheral (satellite) tribes with the core made the ground for the appearance of Kharijism in the peripheral area. Regarding internal relationships inside a tribe, the political dualism in the center of the tribe has also led to the appearance of Kharijism in the central branches of the tribe. It is worthy to consider that the first type of tension has led to unstable Kharijism, in spite of the second type which has led to stable form.

Keywords: Khawarij, Hakamiyy, Tribal system, Ali ibn Abi Talib.

* دکتری فلسفه از دانشگاه امام صادق (ع)، استادیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشکده الهیات.

مقدمه

تحلیل جریانی تاریخی که منجر به پیدایی خوارج شده، همواره از مباحث پراهمیت تاریخ صدر اسلام بوده است. نزد تحلیل‌گران، این جریان معمولاً به عنوان جریانی اصالتاً دینی ارزیابی شده است. ظاهر مسأله آن است که در مراحل پایانی جنگ صفین در سال 37ق، زمانی که سپاه عراقیان در آستانه پیروزی قرار گرفته بود، شامیان چاره‌ای اندیشیدند و قرآن‌ها را بر سر نیزه کردند؛ سپاه حضرت علی (ع) دچار اختلافی درونی شد و این امر ادامه پیشروی را متوقف کرد. شامیان درصدد جستن راهی برای پایان بخشیدن به جنگی که نتیجه آن را به نفع خود نمی‌دیدند، پیشنهاد حکمیت را مطرح کردند و با اعمال سیاست و وارد آوردن فشار از سوی گروه‌های هوادار حکمیت درون سپاه حضرت، تنگنایی را فراهم آوردند که به انتخاب ابوموسی اشعری به عنوان حکم از سوی حضرت علی (ع)؛ و سپس تصمیم دور از انتظار ابوموسی با سیاست عمرو بن عاص انجامید.

در پی اعلام خلع حضرت از خلافت توسط حکمین، گروهی برخاسته از سپاه حضرت، حکمیت را نه در حد یک دسیسه سیاسی، بلکه حکمی به خلاف «ما انزل الله» دانستند و هر کسی را که به آن رضا دهد، کافر دانستند. این گروه که دشمن مشترک را وانهاده، در مقابل حضرت صف آراستند، به حروریه و سپس به خوارج شهرت گرفتند.

این حکایت که گروهی از یاران حضرت علی (ع)، نخست حضرت را به پذیرش حکمیت واداشته باشند و پس از رخداد آن، از او بخواهند تا از کرده خود توبه کند و از آن حضرت بیزارى جویند، داستانی پیچیده است که نباید از آن به سادگی گذر کرد. برای تبیین این داستان، اغلب بر سبک مغزی و نادانی این کسان تأکید شده است، اما به هر روی باید توضیح ملموس‌تری برای آن جست و جو کرد.

در مقاله حاضر کوشش شده است نشان داده شود که میان نظام قبیله‌ای به عنوان نظام اجتماعی غالب در میان افراد تحت فرمان حضرت و خاستگاه خارجی‌گری نخستین، ارتباطی استوار وجود داشته است؛ و برخی از زوایای غیرقابل درک در پیدایی خوارج نخستین، در پرتو تحلیل وقایع بر پایه روابط قبیله‌ای قابل درک می‌گردد. البته هیچ قبیله‌ای از عرب وجود ندارد که همه افراد آن به مذهب خوارج گرویده باشند، اما این واقعیت قابل تأمل است که پدیده خارجی‌گری در میان همه قبایل درگیر در صفین رخ نداده و تنها برخی از آنها آمادگی گرایش خارجی را داشته است.

بررسی ویژگی‌های مختلف قبایل درگیر در جنگ صفین و مطالعه در احتمال تأثیر این ویژگی‌ها در بروز خارجی‌گری - با بررسی طرد و عکس در یکایک موارد - نشان از آن دارد که مهمترین عامل بروز گرایش خارجی در میان قبایل صفین، وضعیت بی‌ثبات سیاسی درون قبایل بوده است. در قبایل کنده، همدان و ازد کوفه که فاقد اختلافات داخلی بودند، پدیده خارجی‌گری اصلاً رخ نداده است؛ این در حالی است که در تمام قبایل عدنانی شامل ربیع، تمیم و غطفان، و برخی قبایل قحطانی شامل طیء، و شاخه بصری ازد این امر بروز کرده است.

بررسی تبار رجال نخستین خوارج و پراکندگی آن‌ها در قبایل مختلف عرب، به روشنی نشان می‌دهد که این قبایل در برابر جریان خارجی‌گری و امکان نضج یا عدم آن، ظرفیت‌هایی کاملاً متفاوت داشته و تمایزهای آنان از این جهت معنادار بوده است.

الف - گذاری بر بافت قومی عراق

می‌دانیم که فتوح اسلامی به روزگار خلیفه دوم، زمینه مهاجرت‌های گسترده از عرب به منطقه عراق را فراهم آورد و این مهاجرت گسترده، به کلی بافت قومی منطقه را دگرگون کرد. اگرچه اعراب در سطح محدودی پیش از اسلام نیز در عراق سکنا داشتند، اما در دوره فتوح، شهرهایی با هویت عربی در عراق ساخته شد و زمینه غلبه عنصر عربی بر بافت جمعیتی بین‌النهرین فراهم آمد. اعراب مهاجر که نظام قومی خود را تا مدت‌ها پس از مهاجرت حفظ کردند، به قبیله‌های مختلف عدنانی و قحطانی نسب می‌بردند. آمیزش و همجواری جمعیتی با تنوع قبیله‌ای بسیار در مراکز زیستی عراق، از نظر اجتماعی شرایط پیچیده‌ای را فراهم آورده بود که هم می‌توانست بخشی از رقابت‌های تاریخی قبایل را زنده کند و هم زمینه تنش‌های جدید را فراهم سازد.

از سویی، این جمعیت مهاجر در مراکز شهری، نوعی زندگی اجتماعی جدید را آغاز کرده بودند که نیازمند رعایت اصول شهرنشینی بود و از سوی دیگر، این نکته که هنوز حتی یک نسل کامل از جابه‌جایی نگذشته بود، موجب می‌شد تا رفتار اجتماعی این مهاجران، به شدت تابع روابط قبیله‌ای پیشین باشد.

این که گاه جمعیت برخی از قبایل میان چند شهر، و حتی میان عراق و شام توزیع شده بود، برهم خوردن اتحاد و تجزیه قبایل بزرگ مانند ازد؛ و در برابر، اتحاد قبایل غیرخویشاوند

مانند کنده و ربیع در کوفه، شرایط را برای روابط اجتماعی میان این جمعیت‌ها پیچیده‌تر می‌ساخت. گذاری بر ریز وقایع رخ داده در دو جنگ جمل و صفین، به خوبی نشان می‌دهد که تا چه حد روابط قبیله‌ای در جناح‌بندی‌ها مؤثر بوده است (مثلاً نک: نصرین مزاحم 1382: 8، 24، 95؛ نیز: Kenney 1989: 1 - 29; Jansen 1986: 127-135; Hinds 1971: 3 - 42). در میان رجالی که در واقعه صفین و ماجرای تحکیم نقش کلیدی داشته‌اند، بی‌تردید اشعث بن یس کندی و احنف بن یس تمیمی جایگاهی ویژه دارند که سیاست‌های آنان عموماً در تقابل با یکدیگر بوده است. از جمله می‌توان چنین تقابلی را آشکارا در مخالفت احنف با حکمیت ابوموسی و اصرار اشعث بر آن؛ و در مخالفت احنف با حذف عنوان امیرالمؤمنین برای حضرت در نامه تحکیم و اصرار اشعث ملاحظه کرد (نصرین مزاحم 1382: 500 - 502، 508). آن‌چه این تقابل را قابل درک‌تر می‌سازد، آن است که اشعث رئیس قبیله قحطانی کنده و احنف رئیس قبیله عدنانی تمیم بوده است.

اطلاعات موجود دربارهٔ بافت قبیله‌ای در دو شهر کوفه و بصره، در دهه‌های نخست تأسیس نیز حایز اهمیت فراوان است. می‌دانیم که در پی فتح عراق، در 14 ق شهر بصره (بلاذری 1398: 341) و در 17 ق شهر کوفه (همان: 274) بنا نهاده شد. از تعبیر مورخان به روشنی برمی‌آید که محلات شهر در آغاز بر پایهٔ قبایل طراحی شده بود (مثلاً همان‌جا؛ طبری 1387: 45/4).

کوفه، محلی در جوار شهر کهن حیره بود که برای ساخت شهر جدید اسلامی انتخاب شد، اما در عمل جایگزین و میراث‌بر حیره شد؛ این در حالی است که بصره در محلی بدون سابقهٔ مدنی ساخته شد و حیات فرهنگی خود را از عصر اسلامی آغاز کرد (نک: بلاذری 1398: 274، 341؛ یاقوت 1979: 430/1، 490/4). هم از این‌روست که ترکیب جمعیتی متنوع حیره، تقریباً در کنار مهاجران جدید عرب قرار گرفت و ترکیب جمعیتی کوفه را تشکیل داد؛ در حالی که در بصره، ترکیب جمعیتی، عمدتاً از مهاجران عرب تشکیل شد و جمعیت بومی جابه‌جا شده به این شهر تازه تأسیس قابل توجه نبود.

بر پایهٔ گزارش‌های مربوط به دو دهه پس از تأسیس کوفه، جمعیت این شهر از «أسباع» یا هفت اتحادیهٔ قبیله‌ای تشکیل شده بود:

1 - تمیم از اعراب مُضَری در اتحاد با قبایل دیگر مضری شامل ضَبَّه و رباب و قریش و کَنانه و اَسَد.

- 2 - قیس از اعراب مضرى در اتحاد با عبدالقیس از اعراب ربیعه.
 - 3 - ربیعه از اعراب عدنانی غیرمضرى که خود جمعیت قابل ملاحظه‌ای داشتند.
 - 4 - آزد در اتحاد با قبایل خویشاوند بَجِیلَه، خَنْعَم، خَزَاعَه و انصار.
 - 5 - کِنْدَه در اتحاد با قبایل خَضْرَمَوْت، فُضَاعَه و مَهْرَه از قبایل یمنی.
 - 6 - مَدْحِج در اتحاد با طَبِیِّ و اشعریان.
 - 7 - همدان در اتحاد با حَمِیر (نصرین مزاحم 1382: 117، 137).
- چهار گروه اخیر، همه قبایل یمنی و قحطانی تبارند.
- در بصره، جمعیت از «آخماس» یا پنج اتحادیه قبیله‌ای تشکیل شده بود:
- 1 - تمیم در اتحاد با ضبه و رباب.
 - 2 - بکر بن وائل، اصلی‌ترین شاخه ربیعه.
 - 3 - عبدالقیس دیگر شعبه ربیعه.
 - 4 - آزد تنها قبیله مستقل یمنی.
 - 5 - اهل العالیه که اتحادیه‌ای پرتنوع بود؛ این اتحادیه، شکل توسعه یافته از اتحادیه پیشین احلاف بود که دو قبیله اسد و غطفان را متحد می‌کرد (یاقوت 1979: 71/4؛ برای احلاف، قلفشندی 1405: 157). به‌طور کلی باید گفت بافت قومی بصره، به نسبت کوفه چه در ترکیب قبایل عربی و چه در ترکیب اعراب با اقوام بومی که از پیش در عراق ساکن بوده‌اند، بسیار همگن‌تر بوده است.

ب - ماهیت ضدْمُضَرى جریان خوارج

مضر عنوان قبیله‌ای کلان از عرب عدنانی است که به مضر بن نزار بن معد بن عدنان نسب می‌برد (ابن هشام 1975: 198/1؛ مصعب زبیری 1982: 6؛ ابن حزم 1403: 10). اهمیت مضر در دوره جاهلی، دیگر شاخه‌های عرب عدنانی را تحت الشعاع قرار داده بود و از همین رو مضر در رقابت‌های قبیله‌ای در سطح شبه جزیره، بیشتر ناظر به عرب عدنانی در مقابل قحطانی است. با ظهور اسلام که پیامبر آن به شاخه قریش از مضر نسب می‌برد (همان) و قدرت سیاسی پس از پیامبر (ص) نیز در قریش باقی ماند و خلفای نخستین همه از قریش بودند، جایگاه سیاسی مضر بیش از گذشته پراهمیت شد و حساسیت قبیله‌های رقیب را بیشتر برانگیخت.

مجموع شواهد تاریخی نشان می‌دهد که جریان خوارج در آغاز ماهیتی ضدمضری داشته است و از همین رو مخالفت‌های تاریخی قبایل عرب با نفوذ مضر در بحث حاضر اهمیت می‌یابد. به نظر می‌رسد این بحث را باید با اختلاف میان قبایل مضری با دیگر قبایل عرب آغاز کرد؛ اگرچه بعدها مذهب خوارج زمینه‌ای برای دفاع «غیرعرب‌ها» از حقوق خود در برابر عرب‌گرایان بوده است (نک: Lewinstein: 35; Bothworth 1975: 254). اما گام‌های آغازین آن را باید در دفاع «غیرقریشیان» از حقوق خود در برابر قریش‌گرایان، یا با قدری توسع مضرگرایان جست و جو کرد. در کنار قبایل گوناگون قحطانی (یمنی) و قبایل عدنانی ربیعیه، جمعیتی از قبایل مضری نیز در عراق می‌زیستند و چنین می‌نماید که امتیازات ویژه آنان، همسایگان غیرمضری را سخت آزرده بود. به هر حال باید توجه داشت که بخش مهمی از اعتراضات مخالفان عثمان به سیاست‌های وی، به‌طور خاص ناظر به امتیازاتی بود که وی برای قریشیان به عنوان شاخص مضریان قایل شده بود؛ و این در حالی است که می‌دانیم طیفی از مخالفان سیاست‌های عثمان کسانی بودند که بعدها در رأس خوارج جای گرفتند. در صدر این رجال می‌توان عبدالله بن کواء، از رجال ربیعیه را نام برد که به سبب همین اعتراضات، به شام تبعید شده بود (طبری 1387: 318/4 - 326؛ ابن عساکر 1415: 97/27). اهمیت قبیله ربیعیه در دوره خلافت حضرت علی (ع) و همکاری فعال آنان با آن حضرت، به خصوص در جریان جنگ‌های جمل و صفین، ربیعیه را از نظر سیاسی پرنفوذ و به طبع محسود مضر ساخته بود و این خود زمینه شعله‌ور شدن بیشتر خصومت‌های قبیله‌ای بود (مثلاً نک: نصر بن مزاحم 1382: 288، 308 - 310، 402؛ طبری 1387: 481/4).

برای نمونه، در دو هیأت اعزامی برای مذاکره که از سوی حضرت علی (ع) به شام گسیل شده بود، بار نخست، ترکیب رجال از قبایل همدان، تمیم و انصار مدینه (نصر بن مزاحم 1382: 187)، و بار دوم، طبعی، همدان، تمیم و ربیعیه بود (همان: 197). قبایل جایگیر در عراق، در بافت هیأت اول تنها به صورت قحطانی - مضری دیده می‌شوند و افزوده شدن ربیعیه به عنوان رأس سوم مثلث در بافت هیأت دوم، نشان دهنده فزونی در جایگاه سیاسی ربیعیه است. حتی در جریان انتخاب حکمین، رقابت‌های قبیله‌ای خود را نشان داد: مهمترین وجه مخالفت با انتخاب ابن عباس از سوی امام، مضری بودن او بود و اشعث بن قیس، به صراحت بیان داشت که با وجود قریشی بودن عمرو بن عاص نماینده معاویه، روا نیست که هر دو حکم

از مضر باشند. پافشاری عراقیان بر انتخاب حکم از قبایل قحطانی، زمینه‌ساز اصرار بر معرفی ابوموسی اشعری از سوی آنان و تحمیل آن بر حضرت بود (نصرین مزاحم 1382: 500؛ نیز مسعودی 1385: 390/2 - 391). باید توجه داشت که این فشار از سوی قبایل قحطانی حاضر در سپاه عراق بر حضرت وارد می‌آمد و احنف بن قیس، پرنفوذترین رئیس مضر، تا پایان با گزینش ابوموسی اشعری به عنوان حکم مخالفت ورزید (نصرین مزاحم 1382: 501 - 502).

اگرچه در گزارش‌ها، از همفکران اشعث به وضوح نامی برده نشده است، اما از میزان فشاری که امام (ع) تحمل کرده است، باید نتیجه گرفت که اشعث در این گفتار، سخنگوی اتحادیه مقتدر کنده - ربیعه بوده است. اگر او در این انتخاب از حمایت ربیعه، یعنی بهترین جنگندگان و مؤثرترین قبیله در نتیجه جنگ، برخوردار نبود (همان: 484)، هرگز تنگنای گریزناپذیری را برای امام (ع) به وجود نمی‌آورد.

نصرین مزاحم مهمترین مورخ جنگ صفین، اختلاف نظر سران ربیعه در باب پذیرش یا عدم پذیرش حکمیت را به تفصیل آورده، اما به نظر خاص آنان نسبت به شخص حکم اشاره‌ای نکرده است (نصرین مزاحم 1382: 484 - 486). به هر روی، می‌دانیم که عبدالله بن کواء، از رجال ربیعه، از صلاحیت ابوموسی قاطعانه دفاع می‌کرد و با حکمیت ابن عباس دقیقاً به سبب نسبش (به تعبیر قرابت) مخالف بود (همان: 502)، در حالی که پس از تحکیم، در پیشاپیش خوارج جای گرفت.

پ - تحلیل تنیدگی سیاسی¹ و پیامد خارجی‌گری

پ-1- رابطه نظام قبیله‌ای و خارجی‌گری

در تبیین مبنای نظری تحلیل و پاسخ به این که چگونه خارجی‌گری به عنوان یک گرایش سیاسی - دینی می‌تواند با نظام قبیله‌ای مرتبط باشد، باید از تنظیمات قبیله‌ای در عراق عصر فتوح آغاز کرد. می‌دانیم که در طی فتوح عراق در سال 14ق، عمر خلیفه وقت به سعدبن ابی وقاص فرمانده سپاه در جبهه عراق، دستور داد افراد سپاه براساس تبارها و پیمان‌های قبیله‌ای، به ده بخش تقسیم شود (اعشار کوفه). این تقسیم، از یک سو نوعی سازماندهی نظامی بود و فرماندهی سپاه پرجمعیت عرب را تسهیل می‌کرد (طبری 1387: 560/3)، و از سوی دیگر نهادی برای سازماندهی پرداخت‌های مالی بود. به دستور خلیفه،

1 - Political tension

برای هریک از این ده عُشر یک «عریف»، یا نماینده تعیین شد و تمامی پرداخت‌های مالی از غنایم و غیر آن، از طریق عریف و کارگزاران او بین افراد قبایل تقسیم می‌شد (همان: 488/3). این اعشار سال‌ها بعد، به سبب برهم خوردن موازنه جمعیتی و البته دیگر ملاحظات سیاسی - اجتماعی در کوفه به اسباع و بعدها به ارباع؛ و در بصره به اخماس تبدیل شد.

در کوفه، در سه سب سبب همدان، ربیعه و مذحج، بیشتر جمعیت سبب از درون قبیله تأمین می‌شد. ربیعه قبایل اقماری نداشت، حضور جمعیتی گروهی از حمیر در حاشیه همدان (نصرین مزاحم 1382: 117) ناچیز بود و مذحج نیز از اقمار خود طیبی و اشعر (همان: 117 - 118)، بیشتر بهره سیاسی می‌برد و نه جمعیتی. چهار سبب دیگر، بیشتر فضایی برای اتحاد قبایل بودند و قبایل محور در آن‌ها، با قبیله‌های متحد به موازنه جمعیتی می‌رسیدند. حتی در موردی مانند سبب تمیم، بخش اعظم جمعیت از طریق قبایل الحاقی، به خصوص اسد فراهم می‌شد (نک: همان: 227 - 228، 311). در بصره، خمس اهل عالیه یک اتحادیه بدون محور بود. تمیم بصره وضعی شبیه کوفه داشت و دیگر اخماس همگن بودند.

در سامانه‌های اسباع و اخماس، به طبع قبایل از اهمیت برابر برخوردار نبوده‌اند. در هر سبب یا خمس، یک قبیله به عنوان قبیله محوری ایفای نقش می‌کرد و قبایل دیگر نقش اقماری داشتند. همچون تقسیمی که در روانشناسی اجتماعی صورت می‌گیرد، به نظر می‌رسد قبایل را نیز باید به سه گروه قبایل رهبر، قبایل پیرو و قبایل ناساز بخش کرد. قبایل محوری از آن روی که از امتیازی حداکثری برخوردار بودند، و قبایل پیرو از آن روی که مبنای خود را بر سازگاری نهاده بودند، با تنیدگی در رابطه با برتری‌های قبیله‌ای روبه‌رو نبودند. اما گروه سومی از قبایل وجود داشتند که وضعیت اقماری درون سامانه را بر نمی‌تافتند. رفتار این گروه سوم، یک ناسازی با سامانه، هم در سطح روابط بیناقتیله‌ای درباره قبایل متحد مصداق داشت (مانند خثعم به عنوان متحد ازد)؛ و هم در سطح روابط درون قبیله‌ای، در مورد شعبه‌هایی صدق می‌کرد که از حیث برتری‌های قبیله‌ای به‌طور سنتی در موضع ضعف قرار داشته و وضعیت همواره پیرو بودن و در حاشیه قرار داشتن برای آن‌ها آزارنده شده بود (مانند عنزه به عنوان شعبه‌ای از ربیعه).

برای قبایل یا شعبه‌های ناهم‌ساز، ادامه حضور در سامانه فرساینده و افزایش تنیدگی بود و خروج از سامانه نیز آنان را از همان امتیازات محدود نیز محروم

می‌کرد. برای قبیله یا شعبه‌ای حاشیه‌ای، جدا شدن از یک قبیله محوری و وارد شدن در اتحادی دیگر، آنان را از یک حاشیه به حاشیه‌ای دیگر منتقل می‌کرد و دشواری‌های آنان تشدید می‌شد. این تنیدگی، زمانی مضاعف می‌شد که قبیله یا شعبه، در گذشته تاریخی خود، نقش محوری داشته و اکنون، پیرو بودن بر آن تحمیل شده بود (مانند قبیله طیئ).

برای شعبه‌های ناساز، این تنیدگی در حال افزایش، باید به نحوی برطرف می‌شد. برای بیشتر تصمیم‌گیرندگان، تنها برون رفت از این تنیدگی تخریب سامانه و جایگزین کردن آن با نوعی سازماندهی غیرقبیله‌ای بود و یک گرایش خاص دینی می‌توانست چنین نقشی را ایفا کند. پیشتر، تجربه این کارکرد دین وجود داشت و کوفیان می‌دیدند که چگونه افرادی که به عنوان «شیعه علی» شناخته می‌شوند و گروه‌های سازمان یافته‌ای مانند «شرطه الخمیس» بدون در نظر گرفتن روابط قبیله‌ای در یک تشکل اجتماعی شرکت دارند. نمودی دیگر از این‌گونه تشکل اجتماعی در قراء اصحاب ابن مسعود نیز دیده می‌شد.

چنین می‌نماید که رهبران جریان‌های ناساز قبیله‌ای، با الهام از تشکل‌های خاص دینی، به ویژه «شیعه علی» و «اصحاب ابن مسعود»، آرمان خود را در آن می‌دیدند که با پدید آوردن یک تشکل دینی، خود را از تنیدگی رها سازند. این تشکل مذهبی جدید بیش از آن که مانند شیعه یا اصحاب ابن مسعود براساس چه بودگی تعالیم پدید آمده باشد، تخلیه این فشار عظیم و رفع تنیدگی برخی قبایل بود. با وجود آن که تشکل مذهبی جدید، تعالیم طیفی از قراء کوفه و بصره از اصحاب عمر را مبنای آموزه خود نهاده بود، اما در باورها بسیار ساخت نیافته و ابتدایی بود.

از آن روی که عقیده این تشکل جدید، خوانشی افراطی از آموزه‌های قراء در پرتو تنیدگی‌های قبیله‌ای بود، به طبع نمی‌توانست همه هواداران آن طیف مذهبی را گرد خود آورد و از همین روست که بسیاری از قراء طیف اصحاب عمر، هرگز به صف این تشکل نپیوستند. بر این پایه، باید گفت این تشکل که پس از ماجرای حکمین، به عنوان حروریه نمود یافت، در ژرفای خود حاصل یک جریان سیاسی - اجتماعی و در واقع یک تشکل سیاسی است که از یک گرایش دینی به عنوان میثاق وحدت بخش استفاده کرده است.

پ-2 - گزینه‌های غیردینی برای برون رفت

تحلیل ارائه شده، زمانی روشن‌تر می‌گردد که گزینه‌های دیگر برای برون رفت از تنیدگی قبایل حاشیه‌ای بررسی گردد. این تحلیل آن‌گاه پذیرفتنی خواهد بود که ناکارآمدی گزینه‌های دیگر آشکار شده و راه برون رفت از تنیدگی، به ایجاد یک تشکل مذهبی محدود شده باشد. پیش از همه باید گفت به‌وجود آوردن یک اتحادیهٔ قبیله‌ای بدون قبیله محور، مانند آن‌چه دربارهٔ خُمس پنجم بصره، یعنی اتحادیهٔ «اهل عالیه» دیده می‌شد، نمی‌توانست دورنمای روشنی داشته باشد. اهل عالیه که اتحاد قبایل در آن صرفاً بر مبنای پیشینه‌ای تاریخی در سرزمین مادری نجد استوار بود (برای ترکیب و پیشینه، نک: طبری 1387: 505/4...؛ یاقوت، ذیل عالیه)، با بومی شدن روز افزون در شهر بصره، روزه‌روز در حاصل سستی پیوندها بود. نه تنها برای معترضان قبایل دیگر، اتحادیهٔ اهل عالیه، جایی برای پیوستن نبود، بلکه شماری از شخصیت‌های نخستین خوارج بصره، معترضان برخاسته از اهل عالیه از شعبه‌های اسد و غطفان بودند.

از سویی دیگر، روند اصلاحات در سازماندهی قبایل، روندی روی به کاهش تقسیمات بود و مسیر از اعشار به اسباع و از اسباع به ارباع را دنبال می‌کرد. برای فردی آگاه به شرایط سیاسی - اجتماعی آن عصر، دل‌خوش کردن به این‌که یک اتحادیه قومی تازه تأسیس با شرایط آرمانی، بتواند به عنوان قسم هشتم، به اسباع کوفه افزوده شود و شمار قبایل را در حرکتی مخالف مسیر رود، به جای کاهش، به هشت قبیله افزایش دهد، معقول نبوده است. رویکرد دیگر که شاخص آن احنف بن قیس، رئیس قبیلهٔ تمیم بصره است، ممکن است نوعی سازماندهی شهری قلمداد گردد. این‌گونه از سازماندهی شهری پیش از اسلام، در مکه وجود داشته و در تمدن‌هایی پیرامون عربستان، به خصوص در ایران که اثری چشمگیر بر تمدن بین‌النهرین نهاده، ریشه‌ای عمیق داشته است.

جنگ جمل، نقطهٔ آغاز مهمی برای صف‌آرایی شهر محور قبایل بود. تقابل اصلی در جمل، تقابل کوفه و بصره بود و در طی این جنگ ازد بصره در برابر ازد کوفه، ربیعۀ بصره در برابر ربیعۀ کوفه و مُضَر بصره در برابر مضر کوفه جنگ شهر محور با هم قبیله‌های خود را تجربه کردند (بالذری 1394: 305؛ طبری 1387: 514/4، جم). در جریان جنگ صفین، تقابل، تقابل عراق و شام بود و زمینه برای تقویت اتحادهای قبیله‌ای با کمرنگ شدن تقابل‌های شهری فراهم آمد. در صفین، دو رقیب اصلی احنف و

قبیله او تمیم، یعنی ازد و ربیع، با وجود مشکلات، به پدید آوردن سازماندهی مشترک دو شاخه کوفی و بصری علاقه نشان دادند (نک: نصرین مزاحم 1382: 205، 262، 290، 300). اما با وجود ظرفیت بسیار برای اتحاد دو تمیم تحت فرماندهی احنف، چنین پدیده‌ای درباره تمیم رخ نداد.

در جریان جمل، احنف که بنا داشت از جنگ کناره گیرد، کوششی نکرد تا هم‌قبیله‌های خود در کوفه را هم رأی سازد؛ اما کوششی بی‌نتیجه داشت تا تمامی قبیله‌های بنی اُذ (بخش اعظم مضر) در بصره را در یک ائتلاف شهری - کلان قبیله‌ای متحد سازد (طبری 1387: 504/4؛ برای نقد او از تمیم کوفه، نصرین مزاحم 1382: 25 - 26). دشمنی‌های قبیله‌ای، زمینه را برای اتحاد دو قبیله پرجمعیت بصره، یعنی تمیم و ربیع فراهم نمی‌کرد؛ اما در اواخر دوره معاویه، افزایش جمعیت ازدیان در بصره، احنف را به اتحاد با ازدیان علاقه‌مند ساخته بود؛ اگرچه اصرار بر محوری بودن تمیم در این اتحاد، عملاً فرصت را از احنف گرفت و او را با اتحادیه ازد - ربیع مواجه ساخت (بلاذری 1971: 106 - 107؛ طبری 1387: 516/5 - 517). اوج اندیشه شهر محور احنف، در سال 64 ق، به پخته‌ترین شکل در اعلامیه صلح احنف خطاب به ازد بازتاب یافته است که می‌گوید: «ای ازدیان، شما همسایگان ما در خانه‌اید و برادران ما به هنگام جنگید... ما شما (ازد بصره) را به خود (تمیم بصره) بیش از تمیم کوفه دوست می‌انگاریم» (جاحظ 1351: 112/2؛ بلاذری 1971: 114).

به هر حال، مهمترین نقطه ضعف گرایش شهر محور با شاخص احنف، فقدان زمینه فرهنگی آن بود؛ حتی شخص احنف حاضر نبود از امتیازات قبیله تمیم به نفع تحقق یک شهر متحد چشم پوشد و همین دوگانگی موجب ناکامی همیشگی احنف در جامعه عمل پوشیدن به این اندیشه بود. در فضای بصره، با چالش خصمانه میان دو قبیله تمیم و ربیع و موقعیت حاشیه‌ای عبدالقیس و ازد در طول خلافت حضرت علی (ع)، گرایش احنف از زاویه دید دیگران، گرایش یک رئیس قبیله است که بر موقعیت محوری قبیله خود پای می‌فشارد و محوریت این قبیله برای کل شهر بصره را هدف خود می‌بیند.

سیاست‌های احنف، مانند کناره‌گیری از جنگ جمل، شرکت فعال در جنگ صفین، مخالفت با اصل حکمیت، مخالفت با انتخاب ابوموسی اشعری (نمایندگان اعراب یمنی) به عنوان حکم، و داوطلب شدن برای ایفای نقش حکم به جای ابوموسی (مثلاً نصرین مزاحم

1382: 501 - 502) در چارچوب این سیاست کلی قابل تحلیل است. گرایش شهر محور با چنین سخنگویی، ابدأ گرایشی نیست که برای قبایل مبتلا به تنیدگی یک راه حل باشد. رویکرد دیگر که شاخص آن اشعث بن قیس، رئیس قبیله کنده است، می تواند کوشش در جهت احیای پادشاهی سنتی کنده باشد. پادشاهی کنده، هم پیمان‌هایی از دوره پیش از اسلام داشت، که ریاست قبیله کنده در عراق، مایل بود با حفظ آن پیمان‌ها، زمینه احیای آن اقتدار سیاسی را فراهم آورد. مهمترین هم پیمان قدیم کنده، ربیعه است که ریاست کنده، دست کم در محیط کوفه آن را احیا کرد و مایل بوده تا آن را در سطح عراق گسترش دهد. همچنین کنده که جمعیت آن در عراق محدود بوده (نک: نصرین مزاحم 1382: 290)، به شدت تمایل داشت تا خود را به عنوان قبیله‌ای با پیشینه پادشاهی و نفوذ سیاسی در قلمرو عراق عصر ساسانی، نماینده اقتدار قبایل یمنی در عراق نشان دهد. حاصل این دو گرایش، قسم‌نامه‌ای است که به درخواست قبایل ذی‌ربط و به قلم حضرت علی (ع)، میان ربیعه و یمن (شاخص آن کنده) تنظیم شده و البته با تقدیم همیشگی یمن بر ربیعه، پیمان دیرین آنان را احیا کرده است (برای متن قسم‌نامه، نک: نهج‌البلاغه، نامه 74؛ حلف قدیم، طبری 1387: 516/5).

کندیان در جریان جنگ‌های رده هدف احیای پادشاهی را در جنوب دنبال می‌کردند و در همین جریان بود که اشعث تاج پادشاهی بر سر گذاشت (ابوهلال 1385: 249؛ واقدی 1409: 115). پادشاهی کنده در دوره پیش از اسلام تا منطقه یمامه در جنوب عراق توسعه یافته بود (علی 1968: 321/3 - 335) و هدف غایی‌اش آن بود که دولت حیره را نیز ببلعد. حتی برای کوتاه زمانی کندیان بر حیره نیز مسلط شدند (همان: 324/3، 333؛ Pigulevskaya 1964: 262 - 260). در جریان فتوح، بار دیگر آرزوی استیلای از دست رفته بر حیره، کندیان را به سوی عراق کشانید. مهاجران کنده نه تنها به شام نرفتند، بلکه در بصره نیز اقامت نگزیدند؛ آنان کوفه را مقر خود نهادند که جایگزین حیره در عراق اسلامی بود (نک: کلبی 1408: 141/1 - 142؛ نصرین مزاحم 1382: 227؛ ابن عدیم 1988: 1907/4).

شخص اشعث به گونه‌ای که جلب توجه می‌کرد، رفتاری همچون شاهان داشت (مثلاً ابن قتیبه 1960: 551؛ ابونعیم 1351: 86/4) و این که در روایات تاریخی، از اتصال پادشاهی کنده تا اشعث سخن آمده، ریشه در باورهای همان روزگار دارد (نک: حمزه اصفهانی: 112؛ همدانی 1403: 172؛ ابن حجر 1412: 87/1).

گزینۀ پادشاهی عربی کندی، تنها مستلزم برتری یک قبیلهٔ مرکزی نبود که دیگر قبیله‌ها با امتیازات برابر در آن زندگی کنند، بلکه باید توجه داشت که پادشاهی‌های قبیله‌ای، بر نوعی رابطهٔ سلسله مراتبی نسبی - پیمانی استوارند که امتیازات قبایل تحت تابعیت آن‌ها، از حیث تبار و پیمان‌ها سطح‌بندی شده است. به این ترتیب، این گزینۀ، به مراتب بیش از شهر محوری احنف برای قبایل معترض آزار دهنده بود و نمی‌توانست راه‌حل مطلوب آنان باشد.

پ-3 - چالش قبایل حاشیه‌ای با قبایل محور

باید سخن را از اتحادیه‌های بینا قبیله‌ای، یعنی سب‌هایی آغاز کرد که اقرار آن، بیرون از قبیله بوده‌اند و سپس به شعبه‌های حاشیه‌ای پرداخت که درون قبایل وجود داشته‌اند.

ضبه و رباب کوفه: قبیلهٔ رباب و متحد آن ضبه از ملحقات سبع تمیم در کوفه است. دربارهٔ تمیم کوفه باید گفت ملحقات آن در دو لایه بوده است: لایه نخست عبارت است از بنی‌اُد شامل ضبه و رباب و مزینه که اتحاد آنان با تمیم مبتنی بر قرابت نزدیک در تبار است و نظیر همین اتحاد در بصره نیز دیده می‌شود (بلاذری 1394: 235 - 236؛ نصر بن مزاحم 1382: 117). نیاکان آنان، تمیم بن مر بن اد، ضبه بن اد، عبدمناه بن اد و عمرو بن اد، همه فرزندان اد بن طابخه بن الیاس بن مُضَر هستند. لایهٔ دوم، مشتمل بر قبایل قریش، کنانه و اسد است (بلاذری 1394: 235 - 236؛ نصر بن مزاحم 1382: 117) که خویشاوندی دورتری با تمیم دارند و رابطهٔ آن‌ها با تمیم، سست بوده است (همان: 205).

کوشش رباب و ضبه برای حفظ اتحاد خود در تقابل با تمیم، بازگشت به پیمانی کهن بود که فرزندان عبدمناه و ضبه - یعنی رباب - بر ضد عموزادگانشان بنی‌تمیم در سرزمین مادری بسته بودند (ابن حزم 1403: 198؛ نیز ابن درید 1378: 180). در جریان صفین، رباب کوفه به همراه تیرهٔ خاص سعد بن ضبه تحت فرماندهی ابوصریمه طفیل بود (نصر بن مزاحم 1382: 205) و عملاً بریدگی خود از بدنهٔ تمیم را بیشتر تثبیت کرد. این لایه به سبب پیوستگی دیرپا با تمیم در فاصله گرفتن از مرکز اتحادیه، گسستی بحرانی را تجربه کرده و با تنیدگی عمیقی روبه‌رو شده که زمینهٔ نسبتاً مناسبی را برای گسترش خارجی‌گری در آن فراهم آورد. رجال نامبردار ربابی در شمار خوارج نخستین عبارتند است: وردان بن مجمع عکلی از تیره عَکَل، و علی بن ابی‌شمر و مستورد بن علفه از تیرهٔ تیمم الرباب.

قبیله طئی: قبیله طئی ملحق به خویشاوند نزدیک خود، قبیله مذحج بود. طئی در دوره پیش از اسلام، در منطقه عراق نفوذ چشمگیری داشت و از جمله چندی پیش از فتح، ایاس بن قبیسه طائی، از این قبیله از سوی شاه ساسانی به عنوان پادشاه حیره نصب شده و به مدت 9 سال حکومت کرده بود (نک: مسعودی 1385: 80/2؛ نیز علی 1968: 313/3 - 314). با برهم خوردن توازن جمعیتی، قبیله طئی با وجود اهمیتی که در سنت سیاسی قبایل داشت، تحت الشعاع قبایل پرجمعیت قرار گرفت. در ترکیب اسباع، طئی متحد مذحج است؛ اما از نوعی خودگردانی برخوردار است، رئیسی مستقل، و در جنگ رأیتی مستقل برای خود دارد (بلاذری 1394: 235 - 236؛ نصرین مزاحم 1382: 117 - 118). اواخر خلافت حضرت علی (ع)، حزیض اقتدار سیاسی طئی است، در دوره انتقال به سامانه ارباع، نه تنها دیگر نامی از طئی دیده نمی‌شود، بلکه حضور این قبیله در جریان‌های مختلف سیاسی پس از عصر حضرت نیز کاملاً رنگ باخته است.

تنیدگی روی به بحران، زمینه برهم خوردن اقتدار سیاسی درون قبیله را نیز فراهم آورده است. در طی جنگ صفین، عدی بن حاتم، رئیس قبیله طئی و فرمانده نظامی آن (نصرین مزاحم 1382: 117، 205)، از سوی زید بن حصین طائی، شخصیت تندرو رقیب که بعدها به خوارج پیوست، تضعیف می‌شد (همان: 99 - 100)؛ این در حالی است که حابس بن سعد طائی، از سران پرنفوذ طئی، اساساً راه خود را از عدی بن حاتم جدا کرده و در رأس گروهی از طئی و قضاعه، به همراهی معاویه در لشکر شام برخاسته بود (همان: 202، 205). رجال نامبردار طائی در شمار خوارج نخستین عبارتند است: بشر بن زید بولانی، زحاف طائی، زرعه بن برج طائی، زید بن حصین طائی، عبدالله بن ابی الحوصاء کلابی، عمرو بن مالک نبهانی، عیزار بن اخنس سدوسی، قعقاع بن قیس طائی، معاذ بن جوین طائی و حتی طرفه بن عدی فرزند عدی بن حاتم رئیس قبیله طئی.

وجه مشترک رباب و طئی، آن است که فاصله میان اهمیت سیاسی آن‌ها از قبایل متبوع، چشمگیر نبوده است. در مورد رباب کثرت جمعیت و در مورد طئی پیشینه و اعتبار سیاسی، این اهمیت را ایجاد می‌کرده است. بر همین پایه است که الحاق حضرموت و قضاعه و مهره به کنده، بجیله و خثعم و انصار و خزاعه به ازد کوفه، مهاجران کم جمعیت حمیر به همدان، اشعر به مذحج و عبدالقیس به قیس عیلان (نصرین مزاحم 1382: 117) و در تنها مورد الحاق در بصره، یعنی الحاق رباب به تمیم که هیچ یک از این دو ویژگی را

نداشتند، الحاق همچنان ارزش حمایتی داشته و تنیدگی بحرانی به وجود نیاورده است. وجود تنها یک شخصیت مستثنا، یعنی ربیعہ بن ابی شداد خثعمی از خثعم را نباید نقضی جدی بر این قاعده به شمار آورد.

سطوح دیگر حاشیه رانی: فرایند چالش حاشیه با متن را درون قبیله نیز باید جست و جو کرد که شاخص‌ترین مصداق آن شعبه‌های یشکر و عنزه درون ربیعہ کوفه است. برای خارجی‌گری در میان یشکر، باید به شخصیتی چون عبدالله بن کواء یشکری اشاره کرد که مهم‌ترین رهبر خوارج در آغاز تشکیل اردوی حروراء بوده است (میرد: 3/ 188). دربارهٔ عنزه نیز باید به گزارشی اشاره کرد حاکی از آن که به هنگام اعلام نتیجهٔ تحکیم، یکی از نخستین قبایل معترض که گروهی از آنان فریاد «لا حکم الا لله» سر دادند، عنزه بود (نصر بن مزاحم 512: 1382).

مصداق دیگر را باید در جایگاه شعبهٔ مراد، درون قبیله مذحج باز جست. نام مراد نه تنها در شمار نخستین قبایل تحکیم‌گو آمده (همان: 512 - 513)، بلکه نام رجالی از آن در شمار خوارج نخستین به ثبت رسیده است: صالح بن شقیق مرادی، رهین بن سهم مرادی، ابن ابی میاس مرادی و عبدالرحمن بن ملجم مرادی قاتل امیرالمؤمنین (ع). در بصره نیز باید به شعبهٔ راسب درون ازد بصره اشاره کرد: هم در شمار نخستین قبایل تحکیم‌گو آمده (همان: 513) و هم رجالی چون عبدالله بن وهب راسبی، پیشوای خوارج در جنگ نهروان، منیر بن صخر راسبی و ابوالوازع راسبی را پرورانده است.

در این میان، یشکر به سبب نادیده گرفته شدن اهمیت پیشین سیاسی و دیگر موارد، به سبب کثرت جمعیت در معرض تقابل با شعبهٔ مرکزی و رخداد تنیدگی قرار گرفته‌اند. در پایان سخن از این‌گونه چالش، باید به مواردی اشاره کرد که یک قبیله در کل سامانهٔ اسباع یا اخماس به حاشیه رانده شده است. مصداق آن‌ها قبیلهٔ قیس در کوفه است که در تحولات رخ داده در سامانه، روی به حذف و از دست دادن نفوذ نهاده است. طبق انتظار، رجالی از خوارج نخستین از این سبب برخاسته‌اند که عبارتند از: از بنوخصفه بن قیس عیلان حیان بن ظبیان سلمی، عبدالله بن سبخره سلمی، حکیم بن عبدالرحمن بکایی، فرزندش عبدالله بن حکیم بکایی، سعید محاربی، از بنوسعد بن قیس عیلان به‌طور اخص تیره غطفان سالم بن ربیعہ عبسی، سماک بن عبید عبسی، شیبب بن بجره اشجعی، فروه بن شریک اشجعی و فروه بن نوفل اشجعی.

در بصره، تنها مصداق را باید در خمس پنجم، یعنی اهل عالیه جست و جو کرد که خارجانی چون شریح بن اوفی عبسی از غطفان، و حمزه بن سنان اسدی و حوثره بن وداع اسدی از اسد را پرورانده است.

پ - 4 - گسل سیاسی در مرکز قبیله

در این وضعیت، تنیدگی اصلی نه در شعبه‌های دور از قدرت، بلکه در شعبه‌های مرکزی رخ نموده که برای دستیابی به قدرت، درگیر رقابتی خصمانه و شکننده بوده‌اند. مقوله رقابت متوازن دو شعبه مرکزی بر سر ریاست، شاخص اصلی خوارج ادامه‌دار و در حال توسعه است.

قبیله تمیم بصره: در این بخش، رقابت متوازن بنی‌سعد و بنی‌حنظله، دو تیره مرکزی تمیم بصره مورد نظر است. بنی‌عمرو شعبه‌ای حاشیه‌ای است که تنها از دوره معاویه وارد میدان رقابت شده است.

تمیم بصره در خمس خود، قبایل رباب و ضبه را نیز به همراه داشت (نصر بن مزاحم 1382: 117). آنگاه که در آستانه جنگ جمل، احنف رئیس قبیله تمیم، می‌خواست قوم خود را به اعتزال فراخواند، خطاب او به «أد» (یعنی تمیم + رباب و ضبه) بود (طبری 504/4: 1387) اما لایه پیرامونی با وجود دعوت احنف، راه خود را از تمیم جدا کردند (همان). جدایی رباب و ضبه به ریاست منجاب بن راشد (همان: 504/4) و عدی به ریاست زُفر بن حارث کلابی (نصر بن مزاحم 1382: 26؛ قس: ابن درید 1378: 187)، در جریان جمل و تک روی‌های شاخه سعد از ضبه به ریاست عمرو بن یثرب (نصر بن مزاحم 1382: 26، ضبط بنوسعد بن خرشه؛ قس: ابن حزم 1403: 203)، اتحادیه تمیم را پیش از صفین به شدت متفرق ساخته بود و این تفرق، خللی را در مرکزی‌ترین بخش قبیله تمیم بصره پدید آورده بود.

جدایی بنی‌حنظله به ریاست هلال بن وکیع (نصر بن مزاحم 1382: 26، ضبط نام به خطا لحيان یا الحیان؛ طبری 504/4: 1387) و جدایی بنوعمره به ریاست ابوالجرباء عاصم بن دلف (نصر بن مزاحم 1382: 26؛ طبری 504/4: 1387) در جریان جمل، قبیله تمیم را به شدت متفرق ساخته بود. احنف بن قیس که پیش‌بینی می‌شد رهبری تمام بنی‌اد را عهده‌دار باشد، تنها بر بنوسعد، یکی از دو شعبه مرکزی تمیم که خود از آن تبار بود، ریاست واقعی داشت (همان). در روند جنگ صفین نیز، افزون بر شاخه‌های الحاقی رباب و بنو نصر (از اسد)، حتی

از بنی‌سعد، مرکزی‌ترین تیره بنی‌تمیم، نیز نافرمانی و گریز دیده می‌شد (مثلاً نک: نصر بن مزاحم 1382: 526).

در آستانه جنگ صفین، آنگاه که نمایندگان تمیم برای تحدید عهد با امام به کوفه آمدند، ظاهری متحد داشتند (همان: 24)، اما به تدریج جدایی صفوف آنان مشهود شد. در کنار احنف بن قیس به عنوان رئیس اصلی (نصر بن مزاحم 1382: 24، 117؛ طبری 1387: 461/4)، رؤسای دیگر چون اعین بن ضبیعه در میان بنی‌عمرو و نیز حنظله (نصر بن مزاحم 1382: 24، 205)، حارثه بن بدر غدانی در میان بنی یربوع از حنظله (همان: 24)، و زید بن جبلة سعدی (همان) و به ویژه مسعر بن فدکی منقری (نصر بن مزاحم 1382: 489 - 490، 513؛ ابن حزم 1403: 217)، حتی از بنی‌سعد تیره خود احنف به رقابت و کوشش برای افزایش اقتدار خود برخاسته بودند. در گزارش‌ها به صراحت نیز به تقسیم ریاست تمیم میان رئیسان کوچک اشاره شده است (مثلاً نصر بن مزاحم 1382: 26).

در مروری بر فهرست خوارج نخستین، شماری از رجال تمیم بصره دیده می‌شود که بدون استثنا، از دو شعبه بنوسعد و بنوحنظله بوده‌اند، در حالی‌که از شعبه‌های حاشیه‌ای چون بنوعمرو حتی یک نام دیده نمی‌شود. در گزارش مربوط به اعلام نتیجه تحکیم، بدون آن‌که از شعبه خاصی نام آید، در فهرست نخستین قبایل معترض آمده است (نصر بن مزاحم 1382: 513؛ مسعودی 1385: 393/2؛ نیز مبرد: 180/3)، این در حالی است که درباره دیگر قبایل، تنها به شعبه‌های خاص اشاره شده است. در شمار معترضان، نام عروه بن‌ادیه آمده که از بنوحنظله بوده است. همچنین باید از برادر او مرداس بن‌ادیه نام برد که مشهورترین پیشوای خارجی پس از نهروان و پیش از افتراق بزرگ در سال 64 ق بوده است. در سوی دیگر، باید از شخصیت‌های خارجی در شمار بنوسعد، یعنی قبيلة احنف، نام آورد که عبارتند از: حرقوص بن‌زهیر سعدی، مسعر بن فدکی تمیمی، ابومریم سعدی و حجاج بن‌عبدالله برک. به وضوح دیده می‌شود که تنها مرکزی‌ترین بخش‌های قبيلة دچار تنیدگی شده است. بخش‌های پیرامونی در این مقطع تاریخی بیشتر مصون مانده‌اند و در نسل‌های پسین است که با گسترش خارجی‌گری در تمیم، آن‌ها نیز به قبایل مرکزی پیوسته‌اند.

چنین می‌نماید که قبيلة تمیم کوفه نیز - در سطحی غیربحرانی - با تعارض‌هایی درون قبيلة روبه‌رو بوده است. کناره‌گیری حنظله بن‌ربیع اسیدی رئیس کل قبيلة از تیره بنی‌عمرو از جنگ‌های جمل و صفین (نصر بن مزاحم 1382: 8، 97)، قدرت گرفتن موازی معقل بن‌قیس

بربوعی و عمیر بن عطارد تمیمی، از بنی حنظله (همان: 117، 205، 309 - 310)، کوشش‌های شبت بن ربیع، فرماندهی جوان از بنی حنظله که با تخریب شتابان خانه حنظله بن ربیع، رئیس پیشین، کوشش داشت موقعیت مناسبتری به دست آورد (همان: 97، 205)، شرایط نسبتاً بی‌ثباتی را فراهم ساخته بود. اما تنش‌ها هیچ‌گاه به آن اندازه حاد و شکننده نبود و فضای شیعی کوفه نیز تنش را تعدیل می‌کرد. از آنان تنها شخص شبت بن ربیع به خوارج پیوست (طبری 1387: 91/5؛ مقدسی 1916: 222/5) و همو نیز پیش از وقوع جنگ نهروان برای همیشه از خوارج و خارجی‌گری کناره گرفت (ابن‌سعد: 216/6؛ خلیفه بن خیاط 1415: 192؛ طبری 1387: 353/5، 422). جز شبت، نام تمیمی دیگری از کوفه در فهرست خوارج نخستین به ثبت نرسیده است.

بکر بن وائل بصره: در مطالعه بکر بن وائل بصره، باید به رقابت متوازن میان بنی‌شیبان و بنی‌ذهل پرداخت و توجه داشت که هم وارد شدن قبایل دیگر به رقابت چون بنی‌حنیفه و هم ابتلای آن‌ها به پدیده خارجی‌گری، متأخرتر از عصر حضرت بوده است.

درباره چالش‌های رؤسای بکر باید گفت: در جنگ صفین خالد بن معمر سدوسی رئیس شاخه کوفی و شقیق بن ثور بکری رئیس شاخه بصری ربیعه، به دنبال پدید آوردن اتحادی میان ربیعه دو شهر بودند. در این راستا، آنان نخست توافق کردند حضین بن منذر رقاشی از ربیعه بصره، که فرماندهی جوان بود، فرماندهی سپاه مشترک را به عهده گیرد، چندی بعد تصمیم بر آن شد که این جایگاه از آن خالد بن معمر سدوسی، رئیس کوفی باشد و بار دیگر ریاست مشترک به رقاشی جوان انتقال یافت (نصر بن مزاحم 1382: 290، 300، 331؛ طبری 1387: 34/5). اما در پس این اتحاد ظاهری، درون ربیعه بصره، تفرقه‌ای شکننده در حال شکل گرفتن بود. مطرح شدن حضین بن منذر به عنوان رقیب شقیق در شاخه بصره (نصر بن مزاحم 1382: 205، 485) و وجود برخی رؤسای کوچک چون حرث بن جابر بکری رئیس لهازم بصره که عموماً مواضع مخالفی نسبت به شقیق بن ثور داشته است (همان: 205، 485)؛ و حضور یزید بن رویم شیبانی، به عنوان رئیس ذهل و اعمال نفوذهای او (همان: 205)، نشان از تشتت سیاسی این قبیله در ریاست دارد. اوج تشتت رؤسای ربیعه در اظهار نظر آنان نسبت به مسأله تحکیم دیده می‌شود که برخی چون شقیق بن ثور خواستار پذیرش حکمیت شدند؛ برخی چون حرث بن جابر و به نحوی کردوس بن هانی خواستار ادامه جنگ شدند و برخی با اتخاذ موضعی بی‌طرف، تصمیم را به حضرت واگذار کردند (همان: 484 - 486).

رجال نامبردار بکر بن وائل از بصره در شمار خوارج نخستین عبارتند است: خالد بن عباد سدوسی، هثهات بن ثور سدوسی هر دو از شیبان بن ذهل بن ثعلبه و اشرس بن عوف شیبانی از همان تیره یا از شیبان بن ثعلبه. در دوره حضرت علی (ع)، نام هیچ خارجی از دیگر تیره‌های تمیم بکر بصره دیده نمی‌شود، اما باز در نسل‌های پسین با گسترش خارجی‌گری در بکر بصره، تیره‌های دیگر چون بنی‌حنیفه نیز به قبایل مرکزی پیوسته‌اند.

نتیجه‌گیری

برای قبایلی که به سبب گونه‌ای عدم توازن، چه در سطح کل سامانه قبایل در یک شهر، چه در سطح اسباع و اخماس و چه در سطح درون قبیله دچار تنیدگی شده‌اند و تخریب سامانه و روی آوردن به خارجی‌گری را راه چاره یافته بودند، شکست نهروان، شکست خارجی‌گری به عنوان برون رفت نیز بود. در نسل‌های پس از نسل اول، در عموم قبایل ملتهب جریان خارجی‌گری به‌طور قاطع از میان رفته است و در مورد قبیله طیبی، مراد از مذحج و راسب از ازد تنها نسلی بیشتر دوام یافته است. به گواهی نام‌های ثبت شده از خوارج، تنها در قبایلی خارجی‌گری به جای محدود شدن، روی به گسترش داشته که عامل تنیدگی نه در بیرون قبیله و نه در حواشی آن، که در درون قبیله و مرکز آن قرار داشته است.

درباره تنیدگی‌های حاشیه‌ای، باید گفت با شکست خارجی‌گری همچنان راه سازگار شدن باز بود. وقایع تاریخی پسین نشان می‌دهد که این قبایل به سمت سازگاری با قبایل محوری خود و به اصطلاح نوعی به‌گزینی سوق یافته‌اند. از سوی دیگر، دور شدن کل جامعه اسلامی، از مساوات‌خواهی و آرمان‌گرایی عصر نخست اسلام، و خو گرفتن آنان با امتیازات خاندانی و قبیله‌ای در عصر اموی، زمینه فرهنگی این سازگاری را نیز بیشتر فراهم کرده است.

در مواردی که گسل سیاسی در مرکز قبیله رخ داده، این امر به هسته مرکزی قبیله صدمه‌ای دیر التیام وارد ساخته است. برای قبایل اقماری، امکان گرد آمدن در پیرامون قبیله (یا شعبه) محوری - بدون توجه به اختلاف داخلی آن - وجود داشت و از همین روی، برای آن‌ها شرایط بحرانی پیش نمی‌آمد. اما ترمیم صدمات در مرکز سیاسی قبیله نیازمند زمانی درازتر بود و بازگشت به امتیازات قبیله‌ای در دوره اموی، برای هسته‌های قبیله‌ای که هنوز التهاب آن‌ها فرو ننشسته بود، زمینه تنیدگی بیشتر را فراهم می‌ساخت و نوعی بازخورد

فزاینده داشت. تشدید گرایش خارجی در مرکز قبایل ملتهب در دوره اموی، نه تنها طیف گراینده را از بازگشت به شرایط عادی مانع می‌شد، بلکه شرایط را شکننده ساخته بود. در همین جریان است که این قبایل دچار انشقاق شدند، طیف گراینده به مواضع خارجی برای همیشه از بدنه قبیله جدا شد و ناچار به مهاجرت گشت. این قطعات جدا شده در قالب اردوی خارجی متحد شدند و با وجود اختلاف‌ها و رقابت‌های محدودی که میان آن‌ها وجود داشت، تشکلهایی کوتاه‌مدت، اما پرانگیزه و پراستقامت را پدید آوردند. شاخص این تشکلهای، اردوی ازارقه در خوزستان، و اردوی نجدات در یمامه بود که قریب به اتفاق رجال شناخته شده آنان، از همین دو قبیله - یعنی تمیم بصره و بکر بصره - برخاسته بودند. در میان فرقه‌های قاعد اهل تحکیم، همچون صفریه و بیاهسه، نیز ترکیب قومی از همین دو قبیله بود و تنها در فرقه معتدل اباضیه بود که حضور افرادی از دیگر قبایل نیز دیده می‌شد، به همان اندازه که اطلاق نام خوارج بر آنان دشوار بود.

منابع

- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی. 1992. *الاصابه فی تمییز الصحابه*. به کوشش علی محمد بجاوی. بیروت: دارالجيل.
- ابن حزم، علی بن احمد. 1983. *جمهره انساب العرب*. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن درید، محمد بن حسن. 1958. *الاشتیاق*. به کوشش عبدالسلام محمد هارون. قاهره: مؤسسه الخانجی.
- ابن سعد، محمد. بی تا. *الطبقات الکبری*. بیروت: دارصادر.
- ابن عدیم، عمر بن احمد. 1988. *بغیه الطلب*. به کوشش سهیل زکار. بیروت: دارالفکر.
- ابن عساکر، علی بن حسن. 1995. *تاریخ مدینه دمشق*. به کوشش علی شیری. بیروت/ دمشق: دارالفکر.
- ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم. 1960. *المعارف*. به کوشش ثروت عکاشه. قاهره: دارالکتب المصریه.
- ابن هشام، عبدالملک. 1975. *السیره النبویه*. به کوشش طه عبدالرؤف سعد. بیروت: دارالجيل.
- ابونعیم اصفهانی، احمد بن عبدالله. 1932. *حلیه الاولیاء*. قاهره: مؤسسه الخانجی.
- ابوهلال عسکری، حسن بن عبدالله. 1966. *الاولئ*. به کوشش محمدسید وکیل. مدینه: نشر احمد طرابزونی.

- بلاذری، احمد بن یحیی. 1394. انساب الاشراف. جلد دوم. به کوشش محمدباقر محمودی. بیروت: مؤسسه الاعلمی.
- جاحظ، عمرو بن بحر. 1932. البيان و التبيين. سندوی، قاهره: المكتبه التجاریه الكبرى.
- حمزه صفهانی. بی تا. سنی ملوک الارض و الانبیاء. بیروت: دارمکتبه الحیاه.
- خلیفه بن خیاط. 1415. التاريخ. به کوشش مصطفی نجیب فواز و حکمت کشلی فواز. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- طبری، محمد بن جریر. 1967. تاریخ الامم و الملوک. به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم. قاهره: دارالمعارف.
- علی، جواد. 1968. المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام. بیروت/ بغداد: دارالعلم للملایین و مکتبه النهضه.
- قلقشندی، احمد بن علی. 1984. نهاییه الارب. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- کلبی، هشام بن محمد. 1988. نسب معد و الیمن الکبیر. به کوشش ناجی حسن. بیروت: عالم الکتب.
- مبرد، محمد بن یزید. بی تا. الکامل. به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم و سید شحاته. قاهره: دارنهضه.
- مسعودی، علی بن حسین. 1966. مروج الذهب. به کوشش یوسف اسعد داغر. بیروت: دارالاندلس.
- مصعب زبیری. 1982. نسب قریش. به کوشش لوی پروانسال. قاهره: دارالمعارف.
- مقدسی، مطهر بن طاهر. 1916. البدء و التاریخ. به کوشش کلمان هوار. پاریس.
- نصرین مزاحم. 1382. وقعه صفین. به کوشش عبدالسلام محمد هارون. قاهره: المؤسسه العربیه الحدیثه.
- نهج البلاغه
- واقدی، محمد بن عمر. 1989. الرده. بر پایه روایت ابن اعثم کوفی. به کوشش محمد حمیدالله. پاریس: کتابخانه توغی.
- همدانی، حسن بن احمد. 1983. صفه جزیره العرب. به کوشش محمد علی اکوع. بیروت: دارالآداب.
- همو. 1971. انساب الاشراف. جلد چهارم، جزء دوم. به کوشش اشلوسینگر. بیت المقدس: دانشگاه عبری.
- . 1987. فتوح البلدان. به کوشش رضوان محمد رضوان. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- یاقوت حموی. 1979. معجم البلدان. بیروت: دارصادر.

- Bothworth, C.E. 1975. 'Mawālī between Shī'a and Khārijites', *The Cambridge History of Iran*. ed. R.N. Frye. Cambridge: Cambridge University Press.
- Hinds, M. 1971. 'The Banners and Battle Cries of the Arabs at Siffin', *al-Abhath*. vol. 24.
- Jansen, J.J.G. 1986. 'The Early Islamic Movement of the Kharijites and Modern Moslem Extremism: Similarities and Differences'. *Orient*, vol. 27.
- Kenney, J.T. 1989. 'The Emergence of the Khawarij Religion and the Social Order in Early Islam', *Jusur*. vol. 5.
- Lewinstein, K., 1991. 'The Azāriqa in Islamic Heresiography', *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, vol. 54.
- Pigulevskaia, N. (Пигулевская, Н.). 1964. *Арабы у границ Византии и Ирана в IV-VI вв.*. Moscow/ Leningrad.

